فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc180424849)

[پیشگفتار 2](#_Toc180424850)

[مسئله سوم 2](#_Toc180424851)

[مسئله چهارم 4](#_Toc180424852)

[نکته اول 4](#_Toc180424853)

[نکته دوم 4](#_Toc180424854)

[احتمال اول 4](#_Toc180424855)

[احتمال دوم 4](#_Toc180424856)

[احتمال سوم 5](#_Toc180424857)

[مسئله پنجم: بیان شهید صدر 5](#_Toc180424858)

[احتمال اول 5](#_Toc180424859)

[احتمال دوم 5](#_Toc180424860)

[احتمال سوم 6](#_Toc180424861)

[جواب شهید صدر 7](#_Toc180424862)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه کتمان بود و جهاتی از بحث که در آیه شریفه بود و با استدلال به آن برای خبر واحد و نفی و اثبات آن هم ارتباط داشت.

مستحضرید که اگر ما بخواهیم به آیه استدلال بکنیم، چند مقدمه را باید بپذیریم؛

۱- اینکه بگوییم آیه، یک قاعده عامه‌ای را بیان می‌کند که نباید کتمان کند آن کسی که چیزی را از شریعت می‌داند، هر کسی از شریعت چیزی را می‌داند، هر چه از امور شریعت را می‌داند، باید بگوید نباید کتمان کند.

این هسته اولیه و گام اول استدلال است که بگوییم آیه یک قاعده کلی را و آن اینکه یجب اظهار العلم و اظهار آنچه که می‌دانیم از شریعت، را باید اظهار کرد و کتمان نکرد. به همین روانی و خلوص، کتمان خاص نیست، چیزی را که می‌دانی، باید بگویی، البته قیودی دارد، چیزی که می‌دانی و نیاز طرف هست و جزء الزامیات است را باید بگویی، به عنوان یک تکلیف تعیین می‌کند که آنچه را که می‌دانی بگویی، این تکلیف است. آن را برای دیگران بیان بکنی، شبیه آن است که **﴿لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾** سوره توبه، آیه ۱۲۲، باید انذار بکند، **﴿لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ﴾** سوره نحل، آیه ۴۴. باید تبیین بکنی، آن که می‌دانی باید بگوییم. این یک پایه قصه است، اولین پایه این است که آیه یک قاعده کلی بر وجوب اظهار افاده بکند.

۲- این است که بگوییم الزام عالمین و علما و مطلعین بر تبیین و اظهار، این ملازمه دارد با اینکه دیگری هم باید بپذیرد.

و اگر این دو را کسی بپذیرد، این دلیل بر حجیت خبر واحد، افتاء و امثال اینها می‌شود.

در بحث اول گفتیم کتمان همان اظهار است، در بحث دوم گفته شد **﴿یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا﴾** سوره بقره، آیه ۱۵۹ اطلاق دارد یا لااقل شامل سنت و اخبار ائمه طاهرین هم می‌شود یا با ظهور اولیه یا با ادله ثانویه‌ای که منضم به آیه می‌شود که دو سه وجه آوردیم.

# مسئله سوم

این بود که آیه مختص به عقاید نیست، همه معارف را در برمی‌گیرد برای اینکه بینات و هدی و قرآن همه‌اش هدا است، همه بینه است، همه شریعت است و تخصیص آن به مقوله اعتقادی، وجهی ندارد. اگر هم بگویید مورد این است؛ معلوم است مورد مخصص نیست. مورد البته مسائل اعتقادی است و مخصص نیست.

بعضی گفته‌اند که ما آیات را که ببینیم، این جا از مواردی است که مورد موجب تخصیص می‌شود برای اینکه مورد فقط این نیست که شأن نزول خارجی این است، در سیاق نفوذ کرده است، سیاق این است که با این لحن و این شدت و حدت، ذهن را به پایه اعتقادی می‌برد. این البته گفته شده است که**﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ أُولَٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾** این حدت و شدت با مسائل اعتقادی سازگار است نه با مسائل عادی، این در بعضی کلمات آمده است.

جوابی هم که از آن داده می‌شود این است که در اعتقادات شدید‌تر است و مراتب دارد بحثی نداریم ولی؛

اولاً همان چیزی که گفتیم ظاهر این اطلاق است، **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** اطلاق دارد.

ثانیاً اینکه در روایات هم برویم ولو همه روایات معتبر نباشد بحث اظهار علم برای عالم و اینکه وقتی کسی سؤال می‌کند، جواب بدهد و چیزی را کتمان نکند، یک قاعده عمومی است ولو روایات آن همه معتبر نیست، نمونه‌های این هم کم نیست، در بحار در جلد اول و دوم یک بابی دارد «کتمان العلم» در آنجا شصت، هفتاد روایت وجود دارد و در چند روایت ولو اسناد آن معتبر نباشد می‌گوید «من کتم علمه» عذاب‌هایی را ذکر می‌کند.

جواب ما این است که ظاهر آیه اطلاق دارد و ان قلتی که الان گفتیم این بود (اینجا ولو اینکه شأن نزول مخصص نیست) ولی شواهدی وجود دارد این عبارت است این شدت و حدت برخوردی که در آیه با کاتمین شده است اقتضا می‌کند این امر ارتباط با امور پایه اعتقادی دارد.

ما می‌خواهیم بگوییم این شواهد قوی نیست چون در نقطه مقابل شواهدی داریم که این آیه شمول و عموم دارد، در حدی که صولت این ان قلت را بشکنیم و بگوییم اطلاق طبق قاعده خود هست، **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾**، هر چه در قرآن هست، ما انزلنا هست، هر چه در قرآن است بینات است و هر چه در قرآن است هدی است و جالب این است که در آیات دیگر دارد **﴿وَتَکْتُمُوا الْحَقَّ﴾**[[1]](#footnote-1)، آنجا حق دارد، همه اینها حق است، در آیه ۴۲ سوره بقره دارد؛ **﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَکْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾** اینجا کتمان حق است.

**﴿وَیَکْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾**[[2]](#footnote-2) یکی از مهم‌ترین آن‌ها دانشی است که از شریعت دارد و از این قبیل.

ما می‌خواهیم بگوییم اطلاق آیه به صرف اینکه شأن نزول آیه این است و مقداری لحن آیه شدید است، سر جای خود محفوظ است و قرینه نمی‌شود و شواهد مسئله این است که در روایات هم ببینید، در بحار در آن شصت هفتاد، هفت هشت روایت از این قبیل است، اطلاق دارد و همه را می‌گیرد.

اینها همه شواهد است که منطق اظهار قاعده عامه‌ای است.

این سه مطلب است که ما ترجیح می‌دهیم که آیه همان مقدمه اول را می‌پذیرد و می‌شود از آیه استفاده کرد که آیه قاعده عامه می‌دهد که مجتهد و خبیر و مطلع بر احکام الزامی شریعت در جایی که دیگران به آن نیاز دارد، این مجاز نیست که نگوید، تکلیف دارد که بگوید، این همان قاعده ارشاد جاهل است که تکلیف دارد بگوید. اگر کسانی به حکمی نیاز دارد و الزامی است و مورد نیازشان هست، نگفتن حرام است، باید بگوید و اعلام بکند، حالا ممکن است بگوییم فتوا را هم می‌گیرد. این هم مسئله سوم

# مسئله چهارم

**﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** است که در اینجا یکی دو نکته اشاراتی به آن داشتیم و سریع مرور بکنیم.

## نکته اول

این است که للناس، استغراقی است و مجموعی نیست، یک احتمال این است که بگوییم **﴿مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ﴾** مجموعی است، یعنی چیزی که برای کل بیان کردیم آن مقصود است، اگر این باشد بحث‌ها خیلی تغییر می‌کند، یعنی باید بگوییم این مربوط به آن بینات و هدایی است که در اجواء عمومی جاافتاده است و همه از آن مطلع هستند.

اما ما می‌گوییم ظاهر آن استغراقی است، للناس، یعنی **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ﴾** بعد از اینکه برای مردم بیان کردی ولو یک نفر از مردم. یعنی هر یک مصداق حکم واحدی هستند. یعنی غیر مجموعی.

آن که مضر به مسئله است این است که بگوییم للناس یعنی برای همه یا اکثریت، این نیست، یک نفر هم مصداق آن است. آنکه مدنظر است این است که ناس مجموعی مقصود نیست.

## نکته دوم

بحث مهم‌تر فی الکتاب است که در آن سه احتمال وجود دارد؛

### احتمال اول

اینکه بگوییم منظور از فی الکتاب، کتاب قبلی است، تورات و انجیل است، **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** بعد از اینکه این مسئله را در تورات گفتیم، کسی این را کتمان بکند، این یک احتمال است که بعضی به مناسبت شأن نزول حمل بر کتاب سابق یعنی تورات و انجیل کرده اند.

**﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** که در قرآن آمده است **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** بعد از اینکه این را در کتاب آسمانی قبل هم گفتیم.

اولی **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** مربوط به قرآن است، آن که در اینجا نازل کردیم یا اعم از قرآن و غیر قرآن است، دومی کتاب‌های سابق است، یک احتمال است.

### احتمال دوم

بعضی در نقطه مقابل گفته‌اند، **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** مقصود قرآن است، اصلاً تصریح کرده است که آن نیست، ظاهر قرآن است، در قرآن هم هر جایی کتاب بدون قرینه به کار رفته است، ظاهر قرآن است. بعضی هم این‌طور گفته‌اند.

### احتمال سوم

این است که کتاب اینجا جنس باشد، یعنی آیه می‌فرماید آن که در کتاب و صحف آسمانی بیان شده است، آن را باید بگویند، آن‌ها مطلع بر تورات و انجیل واقعی بودند آن را باید بگویند، در این هم حصر ندارد، اگر چیزی در کتاب قرآن است آن را هم باید بگویند؛ **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** در قرآن یا کتب آسمانی.

# مسئله پنجم: بیان شهید صدر

و آن این است که ایشان می‌فرماید اصلاً این آیه‌ای که تاکنون از آن استفاده قانون کلی کرده‌ایم وجوب اظهار علم علی العالم، ما می‌گوییم وجوب اظهار العلم علی العالم، وجوب الارشاد، این قاعده عامه‌ای که از این آیه استفاده کرده‌ایم که قبلاً استفاده نمی‌کردیم، در بحث قاعده ارشاد، کتمان را حمل بر چیزهای خاصی کردیم ولی اینجا نقطه مقابل آنچه که سابق می‌گفتیم را ترجیح می‌دهیم.

ایشان می‌گوید که اصلاً این آیه مربوط به تکذیب و عناد با حق است، نه تنها مطلق اظهار علم را نمی‌گوید بلکه مورد عناد و تکذیب را می‌گوید.

متن ایشان را از بحوث می‌خوانم؛ بعضی پاسخ‌ها از آیه داده‌اند که ما قبول نداریم ولی ما یک پاسخ‌هایی می‌دهیم که دومی آن این است؛ (متن را می‌خوانم بعد تقریر خواهیم کرد)

من المحتمل قویاً ان التحریم فی الایه الکریمه نفسیٌ لا طریقیٌ این تحریم یک حکم نفسی است، نه طریقی لان الکتمان کانّه عبارت عن تعمد اخفاء الحقیقه، تعمداً حقیقت را مخفی بدارد و هذا نحو مقابلة مع الدین و معاندة فیکون من المحرمات نفسیه بل من اعظم‌ها و لهذا ثبت فی الایة علی المرتکبها لعنة الله و لعنة اللاعنین و لا ملازمة بین التحریم النفسی للکتمان من باب کونه عناداً مع الدین و وجوب القبول

این مقداری اخص از آن است که قبل می‌گفتیم با این توضیح که می‌گویم.

در آیه در حقیقت بخواهیم فرمایش ایشان را روشن‌تر بیان بکنیم؛ سه احتمال وجود دارد که بعضی را قبلاً متعرض شده‌ایم ولی در این بند پنجم می‌خواهیم فرمایش ایشان را متعرض بشویم.

## احتمال اول

این است که آیه قاعده عامه‌ای را می‌گوید که وجوب ارشاد جاهل بر عالم. این قاعده عامه‌ای است کار به عقاید و غیر عقاید ندارد، آنکه عالم از دین می‌داند باید برای دیگران بیان بکند و کتمان یعنی‌ عدم اظهار، به نحو مطلق که قبلاً می‌گفتیم. این یک احتمال و این عام‌ترین معنایی است که می‌شود از آیه استفاده کرد.

## احتمال دوم

این است که بگوییم کتمان مطلق‌ عدم اظهار نیست بلکه‌ عدم اظهار در جایی است که همراه با یک عنایت زائده است، مثلاً گفته شده است جایی که سؤال بکند به او نگوید، یک عنایتی بیش از آن حال طبیعی می‌خواهد، بعضی این را گفته‌اند که کتمان یعنی‌ عدم الاظهار مع عنایة، عمداً نمی‌گوید یعنی نیاز به گفتن، وجود دارد، سؤال وجود دارد، تقاضا وجود دارد، ولی او نمی‌گوید، یک عنایت زائده‌ای است که از عدم الاظهار آن را اخذ می‌کند.

## احتمال سوم

این است که مفاد آیه از این هم اخص باشد، اینکه کتمان نگفتن از سر عناد و با عنوان تکذیب است، یعنی یک‌جوری از آن استفاده تکذیب می‌شود، جبهه‌گیری مقابل پیغمبر است، واقعاً این علمای یهود یک جبهه‌گیری داشتند، صرف‌ عدم اظهار با عنایت زائده نبوده است، دشمنی و تکذیب داشتند، ایشان می‌گوید مقصود از کتمان، مقابله دین و معانده است و لذا می‌گوید این حرام نفسی و گناه کبیره است.

آیه را حمل بر جایی می‌کند که به نوعی عناد است، رویارویی است، تکذیب است. نفی می‌کند، نگفتن او مدلول التزامی دارد، یعنی بی‌خود این حرف را می‌زند، پیغمبر نیست. انکار و معانده و تکذیب است. این ظاهر فرمایش ایشان است.

این شدت و حدت و لعن و کذا به خاطر این است که کتمان، کتمان به مفهوم لغوی نیست یک بار اضافه‌ای دارد.

پس در واقع سه جور می‌شود کتمان را اینجا معنا کرد؛

۱- این است که‌ عدم الاظهار به هر دلیلی، همین که توجه دارد و اظهار نمی‌کند، کتمان است ولو از روی تنبلی باشد. حوصله نداشته است. این معنای عام عام است.

۲- کتمان یک نوع پنهان‌کاری و اخفا است.

۳- می‌گوید این نوعی مقابله و معانده است که از محرمات نفسیه شده است، بل من اعظم محرمات، این معانده است.

ایشان می‌گوید این عنایت، عناد است عنایة زائده را ایشان تخصیص می‌زند به نوعی از عنایت زائده، عنایت زائده را گفتیم حتی آن معنای اول هم، همین که توجه دارد می‌توان گفت عنایت زائده است، اقل را ما در معنای اول می‌گفتیم

در معنای دوم عنایت زائده قوی‌تر می‌شد که بالاخره پنهان می‌کند ولو روی اینکه مصلحتی برای خود جلب بکند. ولی ایشان می‌گوید در وجه سوم که عنایت زائده عناد است تکذیب است و مقابله است، همیشه عنایت زائده این نیست، ایشان تطبیق بر خصوص این عنایت زائده، ظاهر کلام ایشان این است.

من اعظمها، این است که معانده بکند، پس عنایت زائده را می‌شود جوری گرفت که حتی بر معنای اولی که ما می‌گفتیم منطبق باشد، عنایت زائده این است که توجه دارد و نمی‌گوید، مقابل آنجا که غافل است.

دومی، عنایت زائده آن است که به خاطر انگیزه‌هایی پنهان می‌کند، واقعاً هم جبهه‌گیری نیست.

اما سومی که ظاهر کلام ایشان هست، این است که این عنایت زائده یعنی جبهه‌گیری، تکذیب، مقابله یعنی یک مدلول التزامی دارد این‌ عدم فعل او، عدم و ترک او یک مدلول التزامی دارد، در جایی است که مدلول التزامی تولید می‌کند که من تو را قبول ندارم کما اینکه در علمای یهود در مواردی این‌جور بود یعنی نگفتن آن‌ها معنایش این بود که این حرف درست نیست.

در نکته پنجم خواستیم بگوییم کتمان چنین تفسیری هم شده است. که دیگر این تفسیر آیه را کاملاً مضیق می‌کند.

بنابر وجه اول؛ آیه می‌گوید واجب است علی العالم ان یظهر علمَه که در روایت هم دارد؛ «إِذَا ظَهَرَتِ اَلْبِدَعُ فَعَلَی اَلْعَالِمِ أَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ»[[3]](#footnote-3) یا اذا سئل سائل عن عالم علیه ان یظهر علمه

دومی می‌گوید کتمان اینجا با عنایت زائده‌ای است که علاوه بر توجه یک عملی انجام می‌دهد که صدق اخفاء و مخفی‌کاری می‌کند.

احتمال سوم که در فرمایش ایشان به عنوان جواب دوم به استدلال به آیه است، این است که از این بالاتر، عنایت زائده، همان کتمان از سر عناد و مقابله با آن پیامی است که وجود دارد، نه اینکه نگفته است یا مخفی کرده است، مقابل قرار گرفته است، آن وقت آیه ربطی به بحث‌های دیگر هم نمی‌کند، می‌گوید هر جایی که عالمی کتمان بکند حتی بگوییم اختصاص به عقاید هم ندارد، یک‌جوری کتمان می‌کند، یک حکمی، عقیده یا چیزی که در مقام مقابله است.

این آیه را خیلی مضیق کرد، یعنی آیه چیز دیگری می‌گوید؛ آیه می‌فرماید که هر نوع کتمانی که در مقابل مقابله و مضاد و معانده باشد این یک حرام و گناه کبیره است که از کسی انجام می‌شود و یک گناه دارد. تعبیر نفسی می‌آورد روشن است، یک حرامی است. این هیچ ربطی با خبر واحد ندارد.

اینکه محرم نفسی و از کبائر است برای اینکه این کتمان مصداق عناد است، به عبارت دیگر اگر بخواهیم یک بیان دیگری از فرمایش ایشان بگوییم، کتمان اینجا یک عنوان مشیر به یک موضوعی است، موضوع همان عناد و تکذیب و مقابله است و این قبیل آیات در واقع مکذبین و معاندین را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد. با کتمان به معنای اول و حتی دوم کار ندارد. کتمان خاص است، به عبارت دیگر کتمانی است که از مناسبات حکم و موضوع استفاده می‌کند، کتمان با معانده گناه نفسی است و اشکال واضحی دارد که روشن است.

حرف هم این‌جور نیست که حرف مستبعدی باشد، این طنین آیه و شرایطی که شأن نزول است و وضعیتی که علمای یهود و نصارا داشتند؛ (اینها از درس‌های مهم تاریخی و اخلاقی است که علمای یهود و نصارا این‌طور بوده است که اینها از بلاد بعیده آمده بودند و به خاطر مژده‌هایی که از آن مطلع بودند، در مدینه آمده بودند که وقتی پیغمبر می‌آید اینها از اولین کسانی باشند که به پیغمبر ایمان بیاورند، وقتی آنجا آمدند وضعیتی پیدا کردند که دیدند نمی‌شود، هواهای نفسانی مانع شد و در نقطه مقابل قرار گرفتند.)

این شرایط بر آیه سایه افکنده است و آیه را به آن سمت می‌برد.

در فرمایشات شهید صدر، گاهی بحوث دقیق‌تر می‌آورد ولی مواردی هم هست که در مباحث ادق است.

# جواب شهید صدر

همان جوابی است که در بحث‌های قبلی منعکس است اینجا مفروض گرفته است که کتمان چیزی که می‌داند و نگوید در جایی که نیاز دارد، این چیز مهمی نیست. شاید آیه می‌خواهد بگوید نگفتن چیزی که می‌دانی، خیلی مهم است، چرا این‌قدر مفروض می‌گیرید که این خطاب و عتاب باید حتماً برای چیزی باشد در حد پنهان‌کاری و بلکه بالاتر در حد معانده، کتمان آمیخته با عناد و تذلیل، چرا این‌جور فرض می‌گیرید، ممکن است واقعاً مجرد اینکه ارشاد نمی‌کند، گناه دارد، گناه جدی هم دارد، آدم می‌داند، مجتهد است می‌داند که نیاز دارد و باید فتوایش را بگوید حالا خوابم می‌آید و جهت دیگری نمی‌گوید.

فرض این است که اطلاق دارد؛ **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** این یک نفس الامری دارد. می‌خواهد بگوید مناسبات حکم و موضوع نیست، واقعاً ممکن است شریعت برای انتقال معارف در جایی که قیود الزامی و مورد نیاز باشد، آن قدر این احکام و معارف برای او مهم است که در هر درجه‌ای که نیاز دارد و حکم الزامی است شما اگر تخلی کنید گناه کرده‌اید و گناه کبیره کرده­اید.

ضمن اینکه قاطعانه نمی‌شود گفت این حرف درست نیست ولی وجود اطلاق و توجه به این نکته و توجه به روایات به عنوان شاهد در بحار که دارد اگر کسی چیزی نیاز دارد و عالم آن را نگوید، گناه کرده است. آن روایات ضعیف را هم ببینید، می‌گوید کسی که علم دارد و به کسی که آن را نیاز دارد، می‌فرماید «مَنْ کَتَمَ عِلْماً نَافِعاً أَلْجَمَهُ اَللَّهُ یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»[[4]](#footnote-4) آن را که ببینید دیگر نمی‌گذارد مناسبات حکم و موضوع در ذهن شکل بگیرد.

1. - سوره بقره، آیه ۴۲ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نساء، آیه ۳۷ [↑](#footnote-ref-2)
3. [علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج1، ص236.](http://lib.eshia.ir/10107/1/236/%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%A8%D9%90%D8%AF%D9%8E%D8%B9%D9%8F) [↑](#footnote-ref-3)
4. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج2، ص78.](http://lib.eshia.ir/71860/2/78/%D8%A3%D9%84%D8%AC%D9%85%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)